

پروین مختصامی

۲

سرنیاسه: اعتصامی، پروین، ۱۳۸۵ - ۱۳۴۰.
عنوان و نام پدیدآور: پروین اعتصامی
مشخصات نشر: تهران: انتشارات میردشتی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.- تصویر (رنگی)؛ ۱۷×۲۱ سانتیمتر.
شابک: ۹۶۰-۷۷۶۲-۲۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر
یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nliai.ir> قابل دسترسی است.
شناسه افزوده: منصوری، محمد مهدی، ۱۳۵۶-، خوشنویس
شناسه افزوده: بهار، محمد تقی، ۱۳۶۵-، ۱۳۳۰-، مقدمه نویسنده
شناسه افزوده: محرمی، عبدالله، ۱۳۴۶-، ناشر، گز
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۲۲۲۸۲

پروین اعتصامی

خوش نگاری: محمد مهدی منصوری
نگارگری: عبدالله محرمی
مقدمه: ملک الشعرای بهار
طراح کتبیک: مرضیه باقرزاده
چیدمان صفحه: مریم حسن خانی
نگارگری: پارسا
چاپ اول: ۱۳۹۴
چاپخانه: ایده
صحافی و قایم: حق شناس
شمارگان: ۳۰۰۰

مدیر هنری و فنی چاپ: مجید میردشتی
شابک: ۹۶۰-۷۷۶۲-۲۱-۹

ناشر: انتشارات میردشتی

خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان وحید نظری
شماره ۶۱، واحد ۸۳۴، تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۹۴۸۲/۶۶۴۰۱۴۴۴

Email: info@mirdashti.com www.mirdashti.com

پسند بیان می کنند وی گوید: در دیای شوریده نازندگی با کشتی علم و حسنم را بسوزد باید بود و در فضای امید و آرزو
بار و بال حسرت پر واز باید کرد.

عظم سرایدستی است، نه گنج زرو مال روح باید که از این راه تو انکار کرد

می انگشت «تقصاید» طرز گفتارش طوری است و در «قطعات» طوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر
قطعات به «سوال» و «مناظره» بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال غرب
بوده و در آثار پسروی به ازا از اسلام هم «مناظرات» دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر «مناظرات» به
شاعران آذربایجان و مصر است. تصایدها است و تصایدهای طوسی که در «مناظره» است مجموع آنها
آذربایجان ساخته شده و سایر «مناظرات» تمام در آنجا نهاده می گنجی تا خواجی کرمانی گواه این معنی است.
در اینجا باز استطلاع فکر خانم پروین روشن می شود. چرا اگر تصایدها را به دستم شده بود چون «مناظرات» به دست
از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعری غرسانان در آن نظر بوده و کتب در دستم از زمان منس بیشتر در دست
می باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات «مناظره» از این دیوان حذف می شد و از اصل خیال گوینده نمی پدید
لکن پیدا است که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در تجسید روح و غیره دانسته و در آنجا به مطالعه
تقصاید شاعران غرسانان یا «کلیات» شیخ شیراز، باز نموده و جل گفتارش در زمینه عادات و رسوم آنجا می پدید
معلوم نیست چرا شیوه «مناظره» که قدیمی ترین اسلوب حسن ادا به تصود و یکی از بزرگترین طرق سخن گفتن در آنجا
شمال و غرب ایران بوده، تا این حد در زیر بگت غرسانی محکوم به زوال شده است که بهر قسمت کی در کتب خطی
مختصری غیر قابل ذکر نمون سایر آثار اساتید جسیزی از آن برجای مانده است.

باجد آنچه معلوم است خانم پروین از روی غفلت و غریزه خویش، بار دیگر این شیوه پندیده را در قطعات تصاویر

خود احیا کرده است باری، از قرانت قصائد پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات و مغرب ویرینہ با کو شتم آشنا شد
 و غزال این نغمہای موزون و شور انگیز کہ پرده و نسیم پرده قدیم را فریادی آورد، آہنگ نغمہای تازه نسیبہ کو ش
 رسید کہ دل شکستہ و غافل را فرو بردہ و پس از آن بیانات حکیمانہ و تسلیم نای عارفانہ بہ سوی سعی و عمل، امید حیات
 انتقام وقت کسب کمال و ہنر بہت و اقدام، نیک بختی و نصیحت، را بنیانی می کند :
 دیوانگی است قصہ تھذیب و بخت نیست از بام سرگون شدن گفتن این قصات
 در آسمان علم اعلیٰ ترین پراست در کشور وجود جسز بہترین غنات
 نجوی کہ چرخم تو زانیدش برتر است می پوی کہ چراہ تو در کام از دہاست

غافل شدہ و بی خبر، خود را یکبارہ در حوالی رخسار کنت کہ بہ صورت یک عالم متزلزل آمدہ باشد می بیند طرز
 بیان ناصر و راہ مسرتہ سنا بی و استغنائی حافظ را در وضاحت و صراحت سعدی می کرد و بچی عارف شاعرانی
 حکیم و ناصحی پاک سرشت بہر حال در خود نیابی و جلوه گیری است، و عجب آنکہ این مسد ساز و برک و آراستگی
 و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای دادہ و قبل از ضمیر مرکب ساخته است کہ گویی این اشعار عربیہ
 یک ساعت گفته شدہ است احساسات متفاوہ را در ادنی کہش اعرار را بر آنمیتہ بیچ وقت طرز و بیک خاص
 اورا از اختیارش بیرون نیارہ است :

با خبر باش کہ بی صحت و قصدی آستان را سر بہر دو دو بہمانی
 از دہای طمع و کرک طبیعت را کر بتری روحانی کہ تہ سنانی
 کہ توانی بہ دلی توش و توانی دہ کہ مباد ارسد آرزو ز کہ نہ توانی
 خون ل چند غوری دہل سسای ل مشتری داست برای کہر کانی

خواننده همین که خواست از خواندن «قصائد» خسته شود، قیمت «مقطعات» که روح این دیوان است می رسد
انجا دیگر خستگی نیست بلف بیان و وقت معانی و ذوق ابتکار در اینجا تناسق و استراحتی بسزادر و کوینده
باینر خود را در این قیمت زیاد تر نشانی می دهد، بیا قول مخفی زیاد تر نهان می کند:

«در مخفی شدم چون رنگ و بود بر گل هر که خواهد دید، گویند سخن بسند مرا»

اینجاست غزل که پن سال را در ملایم طبع پروین نوده، تصایید که تا محش باید خواند، چون بگذریم، می بینیم
شوی بای که با مختلف این وقت، بای زیبایی و سپید و طرز بای کند و نو، که پروین زیاد تر استقلال شخصیت
خود را در آنها به کار برده، در این محبت و دلفین، قدر از هر سه قطعه، ما بر اندیم آغوش و ریخته کاری کرده است.
خانم پروین در «مقطعات» خود، همراهی و لطافت روح خویش را از زبان طیور، از زبان مادران خسته، از زبان
بچه ها، کان بیان می کند. گاه مادی و زود و محسوس و گاه در اسرار زندگی باطنی روم و

عطار و جامی سر به سر می دارند

مرنگ اندر بخت چون گردد پدید	کویدانشین فراخ است و پدید
عاقبت کان صفت از بخت	عالی بپسید همه بالا پست
که پرو آزاد در کشتار	که چسبند سرست در فلز

ولی بیشتر خود پروین است که اینجا خانه داری پرداخته است و آنجا لطیف و پر شور است که در آنجا
بیرون آمده و سزاوار است که با صد سزاورده آن را تماشا کنند.

بمنزله آغاست که از زبان هیچ چیز سخن می گوید: چشم و مشرکان، دامن و دانه و نور و بار و سوزن و پیرهن و دیک و
تاوه، خاک و باد، مرغ و ماهی، صیاد و مرغ، شبنم، ابرو و باران، کرباس و الماس، کوه و گاه، بالا و پناه و نبات

انسان و حیوان و معانی مانند اسید و نویسی و لطایف و بدایع دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم «الف لیله»
و «کلیله و دمنه» و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و بزرگان احوال و دنی و برونی سیری و بدو تسلیم می بخشد.
ماکیان بکوتر بخت گرفتار و درو، رو بای که در کین ماکیان است بوجه بای مرغ، کوک و فسیح بجز سگین ناتوان
کل پر شده، مرکب قصتی از خیالات کونده بوده و مارا در زیر غشبه فدای می نشاند و با این اسباب و ابزار باید صد
رگبت آمیزی و افشونگری اند و کین می کند و تنفس گرمی دارد، و به ندرت می خندد. و اما فکر است بیشتر نگران
مادری است. وقتی که از این اندیشه با خسته می شود، به یاد لطف خدای افند و قطعه «لطف حق» را مردود
نمی سزاید و با حقایق و انکاری بالاتر آشنایی سازد. و همان حال نیز از نوعیه نادری
دست برنی دارد و باز هم مادری است نگران:

مادر هستی بر روی رانبل	دلفند از گله ترسب جلیل
خند اهل کجاست نگاه	گفت کای فرزند غرو بی گناه
گرفتار و شستند لطف خدای	چون ربی زین کشی بی ناخدای
گرنیب را دیز و پاکت	ب خاکت را دزد تاکه بیاد

نفس را مطابق تعبیر عرفا می شناسد. ابریزین را که روح است این بان و دوزخی کمیند ویرینه دارد، همه جا در کین
جان پاک آدمی می داند و مهر و عاطفت و اشفاق و علم و خفا را در این بان و دوزخی کمیند ویرینه دارد، همه جا در کین
مهربان و کوک و کان نورس و سعادت آرام و بی سرو صدرا می جویات می پندارد.
این دیوان از انکار و خیالات و قیامات دیگران خالی نیست مکن است قیج خانم پرین با حاشیه بوی، اما پاک
او بر ناخند و صد رفغان تبیر می باشد آگاه نباشد لکن هر چه هست، قیج از خود اوست. فی اکل اگر اختلاف و

گفتگوی دل و دیده را در بامی سستی دیده است:

تقصیر ز دل بود و گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده

و بمن معنی را باز از زبان باطاحه بریان شنیده:

از دست دیده و دل بر دو فریاد که هر چه دیده بمید دل کند یاد

نخواست دست از سر این مومن گذر «دیده و دل» را ساخته المقام تر و لطیف تر و با تعبیه ای که خواننده

قانع نشود را موشم که کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است:

تورا آتش صاحب نظر کرد مرا مفتون دست و بی خبر کرد

شمار اقصیه دیگر خون نوشت حساب کار با خون نوشتند

هر آن کوه که مرغان تو میشت نه از این هزاران قصه می گفت

مرا شیر زد گیتی، تو داشت تو را زخور که، اما گشت

اگر سسکی ز کوی دلبسته آمد تو را بر پا می و ما را بر سر آمد

بجی که تیر زابروی کان زد تو را بر جامه و ما را بر جامه زد

تو را یک سوز و ما را سوزن داشت تو را یک نکته و ما را سخن داشت

خانم پروین در حجر ترمیت پدر و انشد و فاضل خود، آقای یوسف اعصامی آشتیانی (اعصام الملک) در دست

یافته، فارسی و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فراگرفت و زبان انگلیسی را در تهران

در مدرسه امپریالیستی که در آن تحصیل کرده و دوره آن را به پایان رسانیده است.

در این مدت اشتغال با سخن دیوانی با این زیبایی و با این آب رنگ و فیض، خاصه با این یکدستی و صفا

وروانی و مزایای کشته ای از آن کوشش و گردید، کار مردان فاغ بال نیست - تا چه رسد به محضه ای که کمتر از
 درس و بحث فاغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرسنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده اند که بایخیرت اند، جای تعجب نیست.
 اما اکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و ملی مقدمات تبع و تحقیق اشعاری
 چنین نغز و نیکو بسراید، از نواد محسوب و جای بسی تعجب و شاید هزاران تعجب و تحسین است.

این مریخ به تمام شهر اید شاعری عمل کرده است، اگر احیاناً، به قول نظامی عروضی، «دوازده هزار بیت شعر از
 او تید حفظ شده باشد باز به قدری که وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال تشنه زمین تا درجای
 که ضرورت دارد آشنا خواند، آشناست.

برگاه هتاهار، «سفرنامه»، از این شاعر به شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و
 ادبیات معینی جایگاهی داده و به شهرت رساند، و چه رسد به «الطیف حق»، «کعبه دل»، «کوبر اسکت»، «روح آزاد»،
 «دیده دل»، «دریای نور»، «کوبر و سکت»، «دریای مهر»، «دوره»، «جولای خدا»، «نقد صبح»، و سایر
 قطعات که به از او و به کمال این راجع است و بخندانی است.

شاید خواننده شوریده سری از ما پرسد: پس این مردان در این حق که تنب چاشنی شعر است چه می گویند؟
 - آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هر چند شاعر به ستوره را غرضش و درود بر حسن و عفاف و خست غذا
 است که یک قدم در این راه بردارد، اما باز چون نیک بنگری مصحفه ای از سرش نهد، نداند است لکن آن عشقی
 که در کتب لیلی و مجنون درس می دادند عشقی که جوربار، زردی زخار، بجای رقیب، در و له از فن و مهر و دران
 افشا می کرد و جزو لایسنگ آن می بود عشقی که اتفاقاً قاهر و مفهوم قیستی خود را از کف داده و جزو عالمی چند بر زبان

مقلدان کتب قدیم از آن بر جای نیست چنین عشق و طریقت مبتذل، و این دیوان نمی تواندست به وجود آید زیرا
باحتیقت کوینی مخالف و با شخصیت گوینده نسیب نمای بود.

از آن کی که گذریام می رسم به عشق واقعی، آن عشقی که شرای بزرگ بدان سرباز فرو داده اند، عشقی که به حقایق
و معنایات و معقولات وابسته است، عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده، چنین عشقی، همان قسم که کفایت
اساس این دیوان است.

بزرگ شاعر و محقق است این معنی بزرگ را به جا و کمتر خود به شکل جاذب و اسلوبی لطیف
پرو راند و حقیقت عشق را به زبان پال و نثری که از اسراف سخن و شلغ و برگ پیوده و مسموم جدا ساخته باشند،
با صفای اثر و حسدگی نو، پاکی روح رسیده باز این رواج دهد.

در خانه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دست بردار تو فانی گوینده اش را از پروردگار سخن خواستارم.

م بهار
مهر ۱۳۱۴ شمسی